

به نام خدا

اسید اسکوریک

(مجموعه شعر)

۱۳۸۴

پژک صفری

غزل برای خودم

در زندگی به هر چه رسیدم سراب بود
اقرار کن، وجود تو نقشی بر آب بود
هر بار خواستی که لبی تر کنی، شراب
آوخ که در گلوی تو سرب مذااب بود
من را به من نشان بده خود را که ما شویم
اما کدام آینه؟ بخت تو خواب بود
این گونه با حضور خودم رنج می برم
این گونه لحظه لحظه‌ی من اضطراب بود
حوای من! ببخش که از ابتدا در این
آبادی تو، خانه‌ی آدم خراب بود
بودن سزای تو، و نبودن سزای من
این سایه کشته - مرده‌ی آن آفتاب بود
گشتم نبود - جان برادر! - نگرد نیست
گمگشته‌ی خیالی من عشق ناب بود

پژک صفری / ۴

از سایه به سایه می‌روم، نورم کو ؟
گم در گم و گم‌تر از گم، گورم کو ؟
انگار نبوده‌ام از اوّل بودی
کو من ؟ کو تو ؟ کجاست ما ؟ کورم ؟ کو ؟

پژک صفری / ۵

سبزا سبز ای دو چشم زیبا، منِ لوچ
ای کاش نکرده بودم از کویت کوچ
اینک تو و عشق بازی من با تو
از آن سرِ ناکجا بگو، گل یا پوچ ؟

پژک صفری / ۶

ما می ماییم تا شدن گیرد طی
او می گرید به خندهی خود، ها، هی
کو من به کجا کی به تو کو آن ها کی ؟
من می گیرد جان مرا پی در پی

پژک صفری / ۷

خاموشی

نمانده فاصله‌ای تا فراموشی

پژک صفری / ۸

از خانه در می آید این و آن
در
گاهی چنان گشادی
که دیوارها را قاب می گیری همه
و گاهی چنین ...
به دل هیچ دیواری نمی نشینی
به خود نمی گویم به دیوار
من از یا متنفرم می شنوی ؟
به ناچار
سفیدم و سیاه
و این چنین است مثل شما
زنده و زندگی من گی من گی من ...

پژک صفری / ۹

ب باز می زنم به راه، آ آخ اوخ وای آه
مِ مثل خوردن عسل، ب باز می کنم گناه
ب باز توبه کن پسر!
ب باز می کنم، ولی
ب باز می شود دلم، ر روسیاه روسیاه
ه هم سفید رفته ام، ه هم سیاه
می روم
شِ شکل بودن خودم، د در لباس راه راه
ب بودنم شدن نشد
« م من نمی شوم! »
« بشو! »
س سعی می کنم ولی ...
(گریه های قاه قاه)
پ پرسش ام، چه پرسشی؟
پ پاسخ ام، چه پاسخی؟
وا واژه ی غریب من، ر را بیا بکن نگاه
ل لکنتم ام اگر نبود، م می شدم شبیه تو
پ پاک و روشن و فصیح، م مثل مهر و مثل ماه
آ آفریدنم چه بود؟ آ آفرین به این بزرگ
ا اشتباه اشتباه، ا اشتباه اشتباه ...

پژک صفری ۱۰/

یا سبز ... کرد قرمز ما را یا
بیرنگ می کنند شما را یا
افتادیم ... یافت ... نیفتاده‌ست
یک اتفاق تازه خدایا یا
شیطان سلام کرد به آدم آ
خر شد (نباش این همه) حوّا یا
گل یا گلاب یا گه سگ یا هر
چیزی که نیست نیست و الا یا
بشمارم ا ر م ا ر خودت را یک
یک یا دو یا سه یا دو سه تا یا یا
یک آ دو آ سه آ دو سه تا ... اصلاً"
آ آ آ آ آ آ آ آ آ آ آ آ یا
- کافی ست (نیست!) هست بگو هستی
هستم ولی خدای خدا آیا؟

جن جنس والناس

کسی که کسی نیست
مرا تحریک می کند که بیایم
آب و
خراب خواب و خیالش باشم
مالش باشم
آتش بزند به من
و
هندوانه ابوجهل بکارد
در جای خالی ام
من و کسی که نیست
دو کلمه از جمله ی شماییم
که در همین نزدیکی ها
از حال رفته ایم
به جهنم!

پژک صفری / ۱۲

می رم دستشویی
هر چه زور می زنم
هیچی بیرون نمی آد
نه از مقدم
نه از مغزم ...

پژک صفری / ۱۳

دستشویی جاییه که تو اون
آدم راه‌های نرفته رو می‌ره
رازهای سر به مهر - رمزگشایی می‌کنه
قصرهای باشکوه می‌سازه
خلاصه
واسه خودش زندگی قشنگی دست و پا می‌کنه و
می‌رینه توش !

پژک صفری / ۱۴

لذّت خوردن (نه خوردن غم)
لذّت خوابیدن (نه تو قبر)
و از اینا مهم تر
لذّت ریدن
(به همه چیز...)

پژک صفری / ۱۵

عن خوشکلا
چه رنگی داره و چه بویی می ده ؟
عن آدمای بدتر کیب
پولدارا و آدمای گدا - گشنه
عن سیاها - سفیدا ...
سنگ توال
همه رو به یه چش می بینه !

پژک صفری / ۱۶

سکوت و تمرکز
فکرهای بزرگ و کوچک
راه‌های عالی
و خب البته
گاهی
ترکوندن توالت !

پژک صفری / ۱۷

یه جورایی شبیه همان
توالت و قبر
اما

فشار این یکی استخونای آدمو خرد می کنه
توالت ناز نفس اش
فشار - به کلی از رو آدم برمی داره !

پژک صفری / ۱۸

به توالت می گم عزیزم
نمی شه که همش من یه چیزی به تو بدم
یه بارم تو یه چیزی به من بده
لقمه می پره تو گلوش !

پژک صفری / ۱۹

فقط تو توالته
که حتّا هر آدم ضعیفی
می تونه دنیا رو فتح کنه
سنگ توالت
تخت پادشاهیه
که هر آدمی
دست کم روزی یه بار
جلوس می کنه روش !

پژک صفری / ۲۰

گاهی لازمه
باد معده رو کنترل شده بیرون داد
خودمونی، بین خودمون
آدم و توالت !

پژک صفری / ۲۱

تو هر توالتی
یه پنجره‌ی کوچیک هس
که یه گوشه‌ی آسمونو قاب گرفته
یه قاب آبی در روز
یه قاب پرستاره تو شب
موهبتی
واسه نفس کشیدن
بهره‌مندی از هوای آزاد ...

پژک صفری / ۲۲

فقط سنگ توالته
که ته و توی همه رو می بینه و
هیچی به هیشکی نمی گه
اون وقت ما
اگه یه خشتک پاره بینیم
دنیا رو خبر می کنیم !

پژک صفری / ۲۳

سقفش کوتاس
توالت
اما دلش بزرگه !

پژک صفری / ۲۴

با پیژامه و دم‌پایی
با کت و شلوار
لُخت
اصلاح کرده و اصلاح نکرده ... ؛
تشریفات نداره دستشویی
به‌شَم برنمی‌خوره
هر جوری بری سراغش - هر وقت
اذن دخول می‌ده بهت !

پژک صفری / ۲۵

بعضی آ پشت دیوار
با خودشون صفا می‌کنن
کنار رودخونه بعضی آ
تو دل جنگل ...
از رو ناچاریه (این - همه می‌گن)
آخه هیچ جا توالت نمی‌شه !

پژک صفری / ۲۶

عجب ناکسیه توالت
بعضیا توش ذکر می گن
بعضیا زنا می کنن.
یحتمل کسی توش به دنیا نیمده
اما حتما
خیلیا توش ریق رحمتو سر کشیده ن !

پژک صفری / ۲۷

هرجا واسه هرکی هر وقت
یه جاس فقط که آدم می تونه خودشو خالی کنه
توالت ...

فاحشه

پژک صفری / ۲۹

در یک تف غرق می شوم
وقت و بی وقت / جا و بی جا
دور از چشم خودم
گاهی
زبان می چرخانم دور دهانم
می گردم دنبال چیزی
پرتاب می کنم توی صورت دنیا
که کرده مرا آلوده هواش
و با چشم های قی کرده می خوردم
هر روز
گاهی که نه، هر شب
دور از چشم خدا
تکه های خنده ی دختری باکره را
به لب هایم سنجاق می کنم
پا می دهم به کنش های گیجم
و با شورت خون آلود
در گرگ و میش یکی از همین کوچه ها
گورم را گم می کنم
چپ و راست، گاهی که نه
هر روز و هر شب
آفتابی می شوم زیر سایه ی شما
به فرمانتان دنده می دهم
جلو و عقب
و ...
دور از چشم شما زنده ام!

پژک صفری / ۲۸

ریدن، ریدن، ریدن؛
غرق شدن در گه !

پژک صفری / ۳۰

با بی تو برابر است با بی با من
بی با تو و من بگو بمیرد این تن
ما یک حرفیم و نیست جز این حرفی
با بی / بی با من و تو هرگز، عمرا!

از پژک صفری منتشر شده است :

- ۱- من فقط چشم جن و پری داره (مجموعه شعر)، انتشارات دارینوش، تهران، ۱۳۷۸
- ۲- شانس مردن (داستان کوتاه)، انتشارات نیم‌نگاه، تهران، ۱۳۸۰
- ۳- کتاب کثیف (یک شعر بلند)، انتشارات نیم‌نگاه، تهران، ۱۳۸۱
- ۴- خودکشی در قاب عکس (رمان)، انتشارات داستان‌سرا، تهران، ۱۳۸۲

از پژک صفری منتشر می‌شود:

- ۱- مدفوع (رمان)
- ۲- و ر (گفتگو، مقاله و یادداشت‌های انتقادی)
- ۳- نیاز به توضیح (داستان کوتاه)

This e-book made by safari.p
Chogha - 1388